

سلسله پريشان (۳) چند نکته درباره حافظ

به مناسبت روز بزرگداشت حافظ
و پيشکش به حافظ پژوه دانشمند استاد صالح حسيني

منوچهر فروزنده فرد^۱

۱۱- آثار ديگر حافظ

سال گذشته به مناسبت روز بزرگداشت حافظ و يديوبي در فضاي مجازي منتشر شد که در آن از دانشجويان دانشگاه تهران مي خواستند «دو» اثر از حافظ نام ببرند! البته نگارنده کاري به ميزان سواد پرسنده و غرض او ندارد و با اين مقدمه مي خواهد اين پرسش را پيش بکشد که آيا حافظ جز ديوان اثر ديگري نيز داشته است و آيا اکنون چيز ديگري از آثار او در دست داريم يا نه؟ عجلتاً بدون استقصا چند نکته در اين باره به نظر مي رسد:

- **آثار منتشر حافظ:** در نسخه اي از ديوان حافظ، مورخ ۸۱۱ ه.ق.^۲، در آغاز اشعار اين عنوان قيد شده است: «من کلام ملک الشعرا و العلما مليح النظم و النثر...» (نک. نيساري، ۱۳۸۶: ۳۴/۱). نيساري (همان جا) مي نويسد: «معلوم نيست که ذکر کلمه «نثر» در اين عنوان ناخودآگاه همراه کلمه «نظم» قلمي شده يا اينکه واقعاً کاتب مطالبی به نثر به قلم حافظ به نظرش رسیده بود. ولی در هيچ منبعی به نثر حافظ اشاره نشده است». بر خلاف آنچه نيساري نوشته است، در ديباچه محمد گلندام صراحتاً به «منشآت لطف آميز» خواجه اشاره شده است (حافظ، ۱۳۹۴: پنجاه و پنج و ۳). برخي منابع ديگر نيز به نثر حافظ اشاره کرده اند و بر اساس اين منابع مي توان براي وي دو نوع نثر فرض کرد:

نخست) آثاری در تفسير و ديگر علوم ديني و ادبي: در ديباچه گلندام اشاره شده است که حافظ به «تحشيه کشاف و مفتاح» مشغول بوده است (همان: پنجاه و شش و ۳). همچنين برخي منابع شرحي بر تلخيص سگاکي (معين، ۱۳۸۹: ۴۹۵) و کتابي در تفسير قرآن (همان: ۴۹۶) نيز به وي نسبت داده اند.

دوم) نثر منشيانه: در ديباچه محمد گلندام يکي از دلایلي که حافظ را از جمع ديوان خود بازمي داشته «ملازمت تعليم سلطان» (نک. حافظ، ۱۳۹۴: ۳ و پنجاه و شش) يا «ملازمت شغل تعليم سلطان» (همو، ۱۳۸۵: ۱۱؛ همو، ۱۳۸۷: ۲۷) عنوان شده است (همچنين سنج. همو، ۱۳۲۰: قو). اين شغل نيز اقتضا مي کرده که خواجه مطالبی به نثر بنگارد. همچنين با توجه به کاربرد فراوان اصطلاحات ديواني در شعر حافظ (در اين باره نک. احمدی دارانی

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبيات فارسی دانشگاه تهران

و هراتیان، ۱۳۹۰) می‌توان حدس زد که نمونه‌هایی از نثر منشیانه او در زمان نگارش دیباجه گلندام و کتابت نسخه ۸۱۱ وجود داشته‌است.

- **دست‌نوشته حافظ:** نسخه‌ای از خمسه امیر خسرو دهلوی در کتابخانه دولتی تاشکند محفوظ است که کاتب سه منظومه از آن (یعنی شیرین و خسرو، آیینة اسکندری و هشت بهشت) خود را «الفقیر محمد بن محمد (بن محمد) الملقب بشمس الحافظ (الشیرازی)» معرفی کرده‌است. این منظومه‌ها در سال ۷۵۶ ه.ق. (یعنی زمان حیات حافظ) استنساخ شده‌اند و با وجود تردید برخی از فضلا، مجتبیایی این منظومه‌ها را به خط حافظ شیرازی، شاعر معروف، می‌داند (نک. مجتبیایی، ۱۳۸۶: ۲۵-۳۰). همچنین برخی پژوهشگران معتقدند نسخه‌ای از کلیله و دمنه که نام کاتبش «آقا شمس‌الدین محمد بن کمال‌الدین حافظ شیرازی» است و در میان سال‌های ۷۸۰ - ۷۸۵ در شیراز کتابت شده به دست خواجه حافظ شیرازی، شاعر معروف، نوشته شده‌است. این نسخه اکنون به شماره ۳۷۷ در کتابخانه ملی فرانسه نگهداری می‌شود (نک. کافی انارکی، ۱۳۹۹).

۱۲- بسامانم نمی‌پرسی

بسامانم نمی‌پرسی نمی‌دانم چه سر داری / بدرمانم نمی‌کوشی نمی‌دانی مگر دردم^۱

حمیدیان (۱۳۹۴: ۴ / ۳۰۴۰) «به» را در این بیت نشانه مفعول بی‌واسطه دانسته و «به سامانم نمی‌پرسی» را معادل «سامانم را نمی‌پرسی» در نظر گرفته‌است. چوبینه بهروز (۱۳۹۴) ضمن اینکه، به‌درستی، توجیه حرف اضافه «به» را به‌عنوان نقش‌نمای مفعول بی‌واسطه نادرست می‌داند، معتقد است که «بسامان» در «بسامانم نمی‌پرسی» قید است و این جمله را باید «[حال] مرا به‌خوبی نمی‌پرسی» معنی کرد^۲. به نظر نگارنده اگرچه پیشنهاد چوبینه نیز در حد یکی از وجوه ایهام ساختاری پذیرفتنی می‌نماید، لزوماً وجه اصلی نیست^۳. باید توجه داشت که در فارسی قدیم «پرسیدن» با حرف اضافه «به» نیز به کار می‌رفته چنانکه در شاهنامه آمده‌است:

۱- متأسفانه از آنجا که غزل حاوی این بیت در دفتر دگرسانی‌ها ثبت نشده‌است اطلاع دقیقی از ضبط همه نسخه در دست نداریم. البته بیت موردنظر و غزل حاوی آن در بخش دوم دیوان مصحح نیساری (حافظ، ۱۳۸۷: ۴۸۷) بر اساس ۳۵ نسخه قرن نهمی آمده ولی - چنانکه شیوه آن استاد فقید در دیوان مصحح است - اختلافات همه نسخه به دست داده نشده‌است. همچنین ۹ نسخه از نسخ مورد استفاده سایه و ۷ نسخه از نسخ مورد استفاده عیوضی این غزل را دارند. در نسخه ۸۰۱ نیز «بسامانم» آمده‌است (همان، ۱۳۹۴: ۵۴).

۲- اینکه چوبینه در نقد نظر حمیدیان می‌نویسد «شارح به‌خاطر رجوع نکردن به لغت‌نامه دهخدا مرتکب خطا شده» سخن بسیار عجیبی است. معنی «بسامان» پیشنهادی ایشان را هر فارسی‌زبانی بدون مراجعه به هر لغت‌نامه‌ای درمی‌یابد (در ادامه خواهیم دید که شماری از پژوهشگران دیگر نیز با حمیدیان همداستان‌اند. آیا مینوی و تفضلی و صادقی هم لغت‌نامه را ندیده‌اند؟!). ضمناً، پیش از چوبینه، ذوالنور نیز - به نقل از لغت‌نامه - «به‌سامان» را در بیت موردنظر به همان معنی پیشنهادی ایشان، یعنی «چنانکه سزد، چنانکه سزاوار است»، گرفته‌است (نک. ذوالنور، ۱۳۶۲: ۱ / ۴۴۵). نگارنده فرصت استقصای دیگر شروح را در این باب نداشته‌است.

۳- اساساً مطابق سنت شعری فارسی توقع «احوال‌پرسی بسامان و منظم» از معشوق چندان توقع بجا و بسامانی نیست!

به رستم پیرسید خندان دو لب / تو گفتی که با او به هم بود شب (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۴)
مرحوم مینوی در تعلیقات *داستان رستم و سهراب مصحح خود* درباره این بیت و بیت مورد بحث از حافظ نکات ارزشمندی فرموده‌اند که ظاهراً حافظ پژوهان از آن غفلت کرده‌اند.^۱ ایشان می‌نویسند:

سه نسخه از نسخه‌ها «ز رستم پیرسید» دارند، و بر حسب استعمال امروز صحیح هم همین باید باشد، ولی بعید نمی‌دانم که «به رستم پیرسید» گفته فردوسی باشد، یعنی با رستم احوال‌پرسی کرد، شاید تعبیر حافظ از همین قبیل باشد آن‌جا که می‌گوید:

به سامانم نمی‌پرسی، نمی‌دانم چه سر داری / به درمانم نمی‌کوشی، نمی‌دانی مگر دردم
(چاپ قزوینی، غزل ۳۱۸، ب ۲)

نظیر این استعمال در داستان سیاوش ب ۱۱۵ نیز آمده:

به رستم پیرسید و بنواختش / بر آن تخت پیروزه بنشاختش^۲

و آقای دکتر احمد تفضلی در یادداشت خود در این باره نوشته‌اند: در پهلوی پرسیدن با حرف اضافه او (O) به معنی به به کار می‌رود: **پرسید دانا او مینوگِ خود**^۳، یعنی دانا به مینوگِ خرد پرسید.

صادقی نیز در مقاله «درباره سبک‌شناسی بهار» (صادقی، ۱۳۸۵: ۵۳۷) «به» را در بیت مورد بحث از حافظ حرف اضافه و «به سامانم نمی‌پرسی» را معادل «از سامانم نمی‌پرسی» می‌داند.^۴

همچنین شفیع کدکنی درباره بیت «همچنین می‌رو به پایانش پرس / در چنین دردی به درمانش پرس» از *منطق الطیر* (نک. عطار، ۱۳۸۸: ۸۴)، می‌نویسد «این گونه استعمال «ب» به جای «از» در قدیم رواج داشته‌است، که

۱- از دکتر علی‌اشرف صادقی که نگارنده را به این منبع رهنمون بودند بسیار سپاسگزارم.

۲- برای نمونه‌های دیگری از کاربرد «به» با «پرسیدن»، نک. دوستخواه، ۱۳۷۱: ۶۴۳؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۲۲۴. با این همه خالقی مطلق در بیت منقول از داستان رستم و سهراب «کاررفت "به" را به جای "از" که در کارکرد نشانه مفعول با واسطه باشد، محتمل نمی‌داند» (همان‌جا).

۳- صورت درست واج‌نگاری این حرف اضافه در فارسی میانه \bar{o} است، نه \bar{o} .

۴- $pursid\ dānāg\ \bar{o}\ mēnōg\ ī\ xrad...$

البته در فارسی میانه $pursīdan$ با az نیز کاربرد دارد؛ نمونه را در این جمله از *کارنامه اردشیر بابکان* (۱۳۹۰: ۱۱۲)، با تبدیل واج‌نویسی به شیوه مکتزی):

$az\ dānāgān\ ud\ frazānagān\ ...be\ abāyēd\ pursīdan$

از دانایان و فرزندگان ... بیاید پرسیدن

همچنین نک. مینوی خرد، ۱۳۹۹: ۷۳، پانوش.

۵- **بعدالتحریر**: دکتر ابوالفضل خطیبی نیز در یادداشت فیس‌بوکی خود به این بیت پرداخته‌اند و توضیحات ایشان مؤید نظر مینوی و تفضلی و صادقی و

حمیدیان است (نک. خطیبی، ۱۳۹۸).

یکی از آخرین نمونه‌های آن بیت حافظ است» (همان: ۲۹۰) و سپس بیت مورد بحث ما را نقل می‌کند (نیز نک. مینوی خرد، ۱۳۹۹: ۷۳ و ۲۶۷-۲۶۸).^۱

نکته دیگری که باید بدان توجه داشت توازن بیت است و در این توازن چون «به» در مصراع دوم حرف اضافه است در مصراع اول هم بهتر است حرف اضافه در نظر گرفته شود:

ب	سامان	م	نمی‌پرسی	نمی‌دانم	چه سر داری
ب	درمان	م	نمی‌کوشی	نمی‌دانی	مگر دردم

همچنین برای اینکه هر دو صورت «به سامانم نمی‌پرسی» (به: حرف اضافه، با فاصله کامل میان «به» و «سامانم») و «به‌سامانم/ بسامانم نمی‌پرسی» (ب/ به: پیشوند [صفت‌ساز و] قیدساز، «ب» چسبیده به «سامانم» یا «به» با نیم‌فاصله در کنار «سامانم») را بتوان در بیت لحاظ کرد، بهترین راه آن است که مطابق رسم‌الخط قدیم «بسامانم» و «بدرمانم» را به همین صورت بنویسیم («بدرمانم» را برای هماهنگی با «بسامانم» و به‌عنوان قرینه‌ای که نشان دهد رسم‌الخط قدیم حرف اضافه رعایت شده است).

۱۳- سیف قتلی

بضرب سيفك قتلي حياتنا ابدًا / لأنّ [بأنّ] روجي قد طاب ان يكون فداك

نگارنده این سطور پیش‌تر با توجه به ترکیب به‌ظاهر وصفی «ناوک قتلی» در قصیده مثلث ناصرالدین خطیب شفعوی (معاصر و همشهری حافظ) حدس زد که در بیت عربی مورد بحث از حافظ هم «قتلی» می‌تواند صفت «سیف» باشد (فروزنده فرد، ۱۳۹۵: ۹۰). البته اصراری بر پذیراندن این وجه نیست اما لازم است مبنای این حدس را توضیح دهد. یکی از معانی حرف جرّ «ب» در عربی «وابسته به، در گرو» است، چنانکه در عباراتی چون «انما الاعمال بالنیات» و «الاکرام بالاتمام» دیده می‌شود. بر این اساس می‌توان پنداشت که «بضرب سيفك قتلی» خبر مقدم است و «حياتنا» مبتدای مؤخر و معنای بیت چنین تواند بود: زندگی ما جاودان (= تا ابد)^۲ در گرو زخم شمشیر قتاله توست؛ از این رو، جانم خوش دارد که فدایت گردد. اما شاید این پرسش پیش آید که: هنگامی که «قتلی» بدین صورت و معنا در زبان عربی به کار نرفته است چگونه می‌توان وجود آن را در شعر حافظ فرض کرد؟ پاسخ این پرسش را پیش‌تر داده‌اند و برای نمونه می‌توان به مصراع عربی «اری اسامر لیلای لیله القمر» اشاره کرد که شمیسا ساختار «اری اسامر» و «لیله القمر» را - به جای «ارانی اسامر/ اری نفسی اسامر» و «لیله

۱- این نکته را دوست دانشمند دکتر یاسر دالوند یادآوری فرمودند. از ایشان بسیار سپاسگزارم.

۲- مترجمان گویی «ابدا» را هم صفت «حیات» گرفته و آن را «زندگی جاودانه ما، حیات جاودان ما» (مثلاً نک. ترجمه شفيعی کدکنی نقل شده در حافظ،

۱۳۷۳: ۶۲۸) یا چیزی از این دست ترجمه کرده‌اند؛ حال آنکه اگر صفت «حیات» بود نمی‌توانست منصوب باشد!

المقمر» - در آن تحت تأثیر فارسی می‌داند (شمیسا، ۱۳۸۸: ۳۱۷). همچنین می‌توان به کاربرد «خصائل» به‌جای «خصال» (نک. سمیعی گیلانی، ۱۳۸۲: ۱۴۱-۱۴۲؛ انوری و عالی عباس‌آباد، ۱۳۹۰: ۱۳۷) و «مآثر» به معنی «مطلق آثار» - و نه «آثار نیکو» مطابق کاربرد عربی آن - (نک. حمیدیان، ۱۳۹۴: ۵/۳۹۰۷-۳۹۰۸) در ملمعات حافظ استناد کرد.

۱۴- سنگ سیه لعل نگر دد

گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگر دد/ با طینت اصلی چه کند بد گهر افتاد
در یکی از نسخ مورد استفاده نیساری، یعنی نسخه «سو» که در سال ۱۸۶۶ ه.ق. کتابت شده، به‌جای «جان بدهد» ضبط «خون بخورد» آمده (نک. نیساری، ۱۳۸۶: ۱/۳۹۷) که اگرچه ظاهراً نسخ دیگری آن را تأیید نمی‌کنند^۱ هنری‌تر از «جان بدهد» می‌نماید. تناسب «لعل» و «خون» در سنت شعری سابقه دارد و در شعر حافظ نیز دیده می‌شود^۲؛ برای نمونه:

- گویند سنگ لعل شود در مقام صبر / آری شود ولیک به خون جگر شود^۳

- جای آن است که خون موج زند در دل لعل...

- لعل سیراب به خون تشنه لب یار من است...

- ... ز جام غم می لعلی که می خورم خون است

نیازی به یادآوری نیست که «خون خوردن» در بیت مورد بحث همان «خون دل خوردن» است^۴ و بر این اساس به لحاظ معنایی چندان تفاوتی میان «گر خون بخورد» و «گر جان بدهد» وجود ندارد. اما آنچه «خون بخورد» را هنری‌تر می‌سازد ایهامی است که این ضبط پدید می‌آورد؛ در معنای اول «خون خوردن» همان خون دل خوردن است اما در معنای دوم می‌توان معنی حقیقی و غیر کنایی «خون خوردن» را در نظر گرفت. بر این اساس می‌توان سنگ سیاهی را تصور کرد که هرچه خون بخورد و رنگش سرخ شود باز هم ماهیتش تغییری نخواهد کرد و

۱- در کهن‌ترین نسخه شناخته شده کامل دیوان، مکتوب به سال ۸۰۱، نیز «گر جان بدهد» آمده است (نک. حافظ، ۱۳۹۴: ۳۳).

۲- درباره ارتباط «لعل» و «خون (جگر)» نک. حمیدیان (۱۳۹۴: ۲/۱۲۸۰-۱۲۸۱ و ۴/۲۶۴۳-۲۶۴۴). البته میان «لعل» و «جان» هم ارتباط هست (همان: ۳/۱۷۴۶) ولی این ارتباط به لحاظ تصویری به کار بیت مورد بحث نمی‌آید و اگر ضبط اکثر نسخ یعنی «جان بدهد» را بپذیریم صرفاً می‌توان به تناسبی میان «لعل» و «جان» قائل شد.

۳- می‌دانیم که صبر گیاهی زردرنگ بوده و سنگ لعل نیز اول زرد می‌شده و سپس قرمز (شمیسا، ۱۳۸۷: ۲/۱۰۶۲)؛ بر این اساس میان «صبر» و «لعل» هم تناسب وجود دارد.

۴- خون خور و خامش نشین که آن دل نازک / طاقت فریاد دادخواه ندارد

... مهر بر لب زده خون می خورم و خاموشم

... خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی

تبدیل به لعل نخواهد شد. تصویری که این معنی ظاهری «خون خوردن» می‌سازد با معنی بیت کاملاً سازگار است.

یک نکته جالب دیگر درباره بیت مورد بحث اینکه در تذکره عرفات العاشقین (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹: ۲/ ۱۱۴۰) به جای «سیه» ضبط «شبه» آمده است. البته این ضبط اخیر را ظاهراً هیچ‌یک از نسخ کهن حافظ تأیید نمی‌کنند و حتی ترکیب «سنگ شبه» را می‌توان حشو دانست، اما به هر حال در حد ایهام تبادر (تصحیف تناسب) قابل توجه است.^۱

۱۵- ترجمه شعر حافظ به زبان فارسی میانه

در میان ترجمه‌هایی که از اشعار حافظ به زبان‌های مختلف انجام گرفته است، یکی از موارد عجیب و جالب ترجمه شعر او به زبان فارسی میانه (پهلوی / پارسیگ) است. آنچه در زیر می‌آید ترجمه جناب رهام اشه^۲ از چهار بیت از غزل «دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را» است که در تارنمای پارسیگ، ویژه آموزش زبان فارسی میانه به عنوان زبانی «زنده»، نقل شده است.^۳ ما متن پهلوی را بی‌کم و کاست می‌آوریم و تنها صورت فارسی ابیات را بدان می‌افزاییم:

dil bē šaved az-im dast, dildāragān, cē pargast,	دل می‌رود ز دستم، صاحب‌دلان، خدا را
fradāg rāz pe-nihān bē baved āškār-ā	درد ^۴ که راز پنهان خواهد شد آشکارا
kaštīg-nišastagān hem vād ī husāz āxēz	کشتی نشستگانیم ^۵ ، ای باد شرطه، برخیز

۱- لابد خوانندگان گرامی به ایهام تناسب جزء «طین» (در «طینت») و جزء «گهر» (در «بد گهر») با «سنگ» و «لعل» هم عنایت دارند. ضمناً بین «لعل» و «سیه» هم شاید بتوان به تناسبی قائل شد زیرا نوعی لعل سیاه هم وجود دارد (نک. زاوش، ۱۳۴۸: ۱۳۴).

۲- Raham Asha

در تارنمای پارسیگ نام مترجم ذکر نشده اما نگارنده این ابیات را با توجه به شیوه واج‌نگاری‌شان از جناب اشه می‌دانست تا اینکه محض احتیاط از دوست دانشور، جناب بزرگمهر لقمان، پرسید و ایشان نیز تأیید کردند.

۳- <http://www.parsig.org/poetry.html>

۴- در حدود بررسی‌های نگارنده - که شامل مراجعه به دفتر دگرسازی‌ها (نیساری، ۱۳۸۶) هم می‌شود - ضبط «فردا» (که در ترجمه پهلوی به صورت fradāg آمده) در هیچ نسخه‌ای یافت نشد. البته ممکن است مترجم پهلوی اشتبهاً به جای frayād «فریاد»، کلمه fradāg «فردا» را گذاشته باشد یا در متنی که به دست مترجم رسیده «دردا» به صورت «فردا» حروفچینی شده باشد! بد نیست به اشتباه مشابه دیگری از این تارنما اشاره شود: بیت دقیقی به جای «بس کس که ز زردشت بگردید و دگر بار ...» به صورت «کس کس که ...» ضبط شده و بر همین اساس در ترجمه پهلوی kas kas... (و نه was kas) و در ترجمه انگلیسی هم ... Every person who... (هر کس که ...) آمده است! (نک. <http://www.parsig.org/daq299q299.html>).

۵- متن را مطابق ترجمه پهلوی آوردیم. اینجا مجال بحث در باب «کشتی نشستگان / کشتی شکستگان» نیست، اما بد نیست به تناسبی که میان «نشستگان» و «برخیز» هست هم توجه کنیم.

šāyed abāz vēnem dīdār ī āšnāg-ā باشد که بازبینیم دیدار آشنا را
 āsāyišn ī do oxān vizār ī ēn do vāzag آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است:
 hugār abāg dōst ud ōgār dušmen abāg-ā با دوستان مروت، با دشمنان مدارا
 ped kōy ī nēknāmīh andar vider nē dād hem در کوی نیکنمایی ما را گذر ندادند
 ka nē hamē pesannē vardēn brīn vizīr-ā گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را

۱۶- شعر آربری درباره حافظ و ترجمه آن از دکتر حمیدیان

در سال ۱۳۹۳ نگارنده این سطور ضمن نامه‌نگاری‌هایی که در باب کتاب مستطاب شرح شوق با استاد حمیدیان داشت، روزی جسارت کرد و شعری را که آربری خطاب به حافظ سروده و در آغاز کتاب پنجاه شعر از حافظ^۱ آورده به صورت موزون ترجمه کرد و خدمت استاد ارسال داشت. ایشان نیز از سر لطف آن ترجمه موزون نگارنده را به ترجمه‌ای موزون و مقفا بدل فرمودند و اجازه دادند آن را در تارنگار (وبلاگ) خود منتشر کنم. اینک عین شعر انگلیسی آربری همراه با ترجمه دکتر حمیدیان و دست‌نویس ایشان:

Thou who didst dwell where Ruknabad once ran تو را آنجا که سکنا بود رکناباد جاری بود روزی روزگاری
 Melodious beneath the Persian sky, خوش آوا و ترنم‌زا، به زیر آسمان پارس، آری
 And watch with mind serene and steady eye و ذهن پاک و چشم نافذت گرم تماشا بود:
 The tragic play that is the life of man; نمایش-بازی‌ای غمبار را که زندگی آدمی را بود
 And, seeing it was so since earth began و می‌دیدى کز آغاز زمین بوده‌ست زین سان پای‌برجا
 And shall continue after thou and I, و خواهد بود بعد از ما
 Being spent as swiftly as a lover's sigh, به سان آه عاشق بگذرد چالاک
 Depart upon death's trackless caravan; روان گردد همی با کاروان بی‌نشان خاک؛

1- *Hāfiz, Fifty Poems*

شایان یادآوری است که در اینجا نمی‌توان poem را به «غزل» برگرداند، زیرا در میان اشعار انتخابی آربری سه مثنوی و دو قطعه نیز آمده‌است. چنین اشتباهی متأسفانه در ترجمه کتابی مشابه رخ داده: کاظم فیروزمند عنوان فرعی کتاب بلای و لویس را که *Thirty Poems of Hafez* است به «سی غزل از حافظ» ترجمه کرده‌است که اشتباه است، زیرا در این گزیده ۲۹ غزل و یک قطعه آمده‌است. بگذریم از اینکه مترجم محترم دچار خطاهای فاحش دیگری نیز شده‌است از جمله ضبط نام خانوادگی «برزگر خالقی» به صورت «برزگر خلیقی» تحت تأثیر خط انگلیسی (نک. حافظ، ۱۳۹۱: ۱۰۰).

تو با آن کیمیاکاری والا

Out of dross sound by sovereign alchemy

برآوردی ز آواهای ناخوش، نغمه‌هایی چون زر سیال،

Didst fashion melodies of liquid gold,

ز فقر خویش کردی گنج مالامال،

Creating riches of thy penury,

به اکسیر سخن کردی مبدل مرگ را با جاودانی‌ها؛

Transmuting death to immortality:

پذیرا باش این گفتار را، هرچند حرفی از هزاران بازمی‌گوید،

Accept these words that leave the whole untold,

ولی در عین برنایی، کهن فرزاندگی و آگاهی‌ات را بازمی‌جوید.

And in fresh youth renew thy wisdom old.

(Arberry, 1974: IV)

دوست عزیز، جناب فروزنده؛
من به رسم پیشنهاد، ترجمهٔ موزون شما را به معزوم و معنی بدل کرده‌ام،
صرفاً طبع آزمایی است، خواه پسند باشد خواه نه؛

تو را آنجا که کنایه بود رنگا باد مبارک بعد روزی روزگاری
فروش آواز تو شمع زاء، بوزیر آسمان، پارس، آتری
و زهر، پاک و همیشه زلفت گرم تماشا بود؛
تو باش - بازیگرای تو مبارک را که زندگی آدمی را بعد
و می‌دیدی که آنرا از زمین بود و دست زنی میان پای بر میجا
و خواهد بود بعد از ما

به سان آه عاشق، بگذرد ممالک
روان گردد همی با کاروان بی‌نشان خاک،
تو با آن که با کار می‌والا
بر آوردن آواهای ناشنیده، نغمه‌هایی چون زیر سیال،
ز فقر خویش کردی گنج مالا مال،
به آسیر سفری کردی مبتلا مرگ را با جامه‌ای نوا،
بند ترا باش این گنبد را، هر چند هر فی از هزاران بازیگورید
ولی در عین برتایی، کهن فرز آنکی و آگاهی است را بازیگورید

البته ترجمهٔ شما بسیار خوب و رساست، اگر چه برای اهل ادب قدری
صفت است کار دیگران را در سطحی که در پیش تمیازند، چنان که می‌بیند
برخی کلیات موزون شده، خواه آنجا که اضافه شده خواه به انتضای قوافی. دور ستاره و سعید هم
با آرزوی جلال شادکامی

۹۳/۷/۲۱

منابع

- احمدی دارانی، علی اکبر و اکرم هراتیان. (۱۳۹۰). «حافظ - نامه: ردیابی برخی از ترکیب‌ها و مضمون‌های شعر حافظ در نامه‌های دیوانی و اخوانی». بوستان ادب، س ۳، ش ۲ (پیاپی ۸)، ص ۱-۲۴.
- انوری، حسن و یوسف عالی عباس آباد. (۱۳۹۰). فرهنگ درست‌نویسی سخن. چ ۳. تهران: سخن.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین محمد بن محمد. (۱۳۸۹). عرفات العاشقین و عرصات العارفین. تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد. ج ۲. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- چوبینه بهروز، عرفان. (۱۳۹۴). «برو به هر چه تو داری بخور، دریغ مخور». گزارش میراث، دوره دوم، س ۹، ش ۵-۶ (پیاپی ۷۲-۷۳)، ص ۵۰-۵۴.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۲۰). دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: چاپخانه مجلس.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۳). حافظ به سعی سایه. [به تصحیح امیر هوشنگ ابتهاج]. تهران: کارنامه.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۵). دیوان حافظ بر اساس نه نسخه کامل کهن مورخ به سال‌های ۱۱۱۳ تا ۱۲۷ هجری قمری. تدوین و تصحیح رشید عیوضی. چ ۲ با ویرایش جدید. تهران: امیر کبیر.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۷). دیوان حافظ بر اساس نسخه‌های خطی سده نهم. تدوین سلیم نیساری. چ ۲. تهران: سخن.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۹۱). دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند (سی غزل از حافظ). گزینش و ترجمه از فارسی به انگلیسی: رابرت بلای و لئونارد لویسن. ترجمه از انگلیسی به فارسی: کاظم فیروزمند. تهران: نشر مرکز.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۹۴). دیوان حافظ شیرازی: کهن‌ترین نسخه شناخته‌شده کامل. کتابت ۸۰۱ هجری با دیباچه محمد گلندام (جامع دیوان حافظ). نسخه برگردان دستنویس شماره ۵۱۹۴ کتابخانه نور عثمانیه (استانبول). به کوشش بهروز ایمانی. تهران: میراث مکتوب.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۹۴). شرح شوق. ج ۵. چ ۴. تهران: قطره.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۳). داستان رستم و سهراب. به کوشش محمد افشین‌وفایی و پژمان فیروزبخش. تهران: سخن.
- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۹۸). «به سامانم نمی‌پرسی نمی‌دانم چه سر داری». یادداشت فیس‌بوکی به نشانی

https://m.facebook.com/1835864820/posts/10211997555534311/?notif_id=1563915812413919¬if_t=nf_status_story&ref=notif

- دوستخواه، جلیل. (۱۳۷۱). «به سوی شاهنامه فردوسی، گام دوم». *ایران شناسی*، ش ۳، ص ۶۳۲-۶۵۳.
- ذوالنور، رحیم. (۱۳۶۲). *در جستجوی حافظ: توضیح، تفسیر و تأویل دیوان حافظ*. ج ۲. تهران: زوار.
- زاوش، محمد. (۱۳۴۸). *کانی شناسی در ایران قدیم*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- سمیعی (گیلانی)، احمد. (۱۳۸۲). «نکته‌ها و نقدها [نقد کتاب نکته‌ها و نقدها (مجموعه مقالات حمید فرزام)]». *نامه فرهنگستان*، س ۶، ش ۱ (پیاپی ۲۱)، ص ۱۳۵-۱۴۲.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۷). *فرهنگ اشارات ادبیات فارسی*. ویراست دوم. تهران: میترا.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۸). *یادداشت‌های حافظ*. تهران: علم.
- صادقی، علی اشرف. (۱۳۸۵). «درباره سبک‌شناسی بهار». *ارح‌نامه ملک الشعراء بهار*. به کوشش علی میرانصاری. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب. ص ۵۲۱-۵۴۸.
- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۸). *منطق‌الطیر*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی. ویراست دوم. چ ۵. تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *داستان رستم و سهراب از شاهنامه*. مقدمه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. ویراسته ایرج بهرامی. تهران: زوار.
- فروزنده فرد، منوچهر. (۱۳۹۵). «نگاهی انتقادی به ابیات شیرازی قصیده مثلث ناصرالدین خطیب شفغوی». *گزارش میراث، دوره سوم*، س ۱، ش ۱-۲ (پیاپی ۷۴-۷۵)، ص ۷۹-۹۱.
- *کارنامه اردشیر بابکان*. (۱۳۹۰). متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه به کوشش بهرام فره‌وشی. چ ۵. تهران: دانشگاه تهران.
- کافی انارکی، سعید. (۱۳۹۹). «دستخط خواجه حافظ شیرازی». *روزنامه اطلاعات*، <https://www.ettelaat.com/mobile/?p=131672&device=phone>
- مجتبایی، فتح‌الله. (۱۳۸۶). *شرح شکن زلف: بر حواشی دیوان حافظ*. تهران: سخن.
- معین، محمد. (۱۳۸۹). *حافظ شیرین سخن*. به کوشش مهدخت معین. چ ۵. تهران: صدای معاصر.
- مینوی خرد. (۱۳۹۹). آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه به کوشش یاسر دالوند. با مقدمه سیروس شمیسا. تهران: کتاب سده.
- نیساری، سلیم. (۱۳۸۶). *دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ*. ج ۲. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- Arberry, Arthur J. (1974). *Hāfiz, Fifty Poems*. Cambridge: Cambridge University Press.

- www.parsig.org